

# سفر انسان هوشمند به اعماق تاریخ

مجید خانلری



## ترسیمی از چهره احتمالی انسان نئاندرتال

اکنون منابعی معتبرتر از این روایت اسطوره‌ای از آن واقعه در دست است که وقوع آن را تأیید می‌کند. این منابع را - نه فقط برای این اسطوره معروف بلکه برای بسیاری از وقایع و روندهای سازنده تمدن بشری - دانش باستان‌شناسی در اختیار ما قرار داده است. باستان‌شناسی به عنوان دانشی برآمده از انسان‌شناسی فرهنگی به دنبال یافتن گمشده‌هایی از زندگی انسان است که نه تاریخ و نه هیچ علم دیگری توانایی دسترسی به آن را ندارد؛ چیزی که می‌توان آن را تلاش برای «کشف منشأ تمدن» نامید. کشفی بسیار هیجان‌انگیز که عرصه‌ای به گستردگی حیات انسانی را شامل می‌شود و از هر ابزاری - از یک کلنگ کوچک و فانتزی تا دستگاه‌های پیچیده مبتنی بر فن‌آوری هسته‌ای برای تعیین قدمت یافته‌ها، از متون تاریخی دوره ادبیات تا الواح گلی و حتی نقوش روی دیواره‌های غارها - برای به انجام رساندن این کشف پرهیجان بهره می‌گیرد.

کنکاش درباره گذشته از ویژگی‌های انسان هوشمند و ناشی از توانایی درک هویت خود است. این ویژگی به مرور زمان و رشد توانایی‌های ذهنی انسان و افزایش دانش او نسبت به محیط زیستش پیچیده‌تر شده و سویه‌های متفاوتی یافته است. ذهن انسان متمدن همواره درگیر پرسش‌هایی از قبیل اینکه از کجا آمده و به کجا می‌رود بوده و برای یافتن پاسخ این پرسش‌ها به تفکر درباره موقعیت و گذشته خود پرداخته است. در نتیجه، از یک سو فلسفه شکل گرفته و از سوی دیگر وی به تاریخ‌نگاری واداشته

آنچه در تاریخ اتفاق افتاده است اکنون همچون داستانی است که گاه باورنکردنی می‌نماید؛ به خصوص آنگاه که پا به عرصه زمان‌های دورتر و خارج از مرز نگارش می‌گذاریم، تلاش انسان برای یافتن هویت و منشأ خود ابعاد وسیعی می‌یابد.

پیشرفت‌های علمی قرون اخیر در بازیابی هویت ناشناخته مانده انسان در این جهان، اگرچه موجب آشکار شدن شگفت‌انگیز بخش‌هایی از زندگی انسان در روی خاک شده است اما وی را به این موضوع نیز رهنمون شده که «عالم نه فقط اسرارآمیزتر از آن است که ما فکر می‌کنیم بلکه اسرارآمیزتر از آن است که نیروی تخیل ما قادر به تجسم آن است» (۱). اکنون دیگر وقوع طوفان نوح افسانه‌ای نیست که گیلگمش آن را چنین برافته باشد:

«همه‌وقت جایی کشمکشی رو می‌کند

همه‌وقت موجی سربرمی‌دارد و همه‌چیزی به سیلاب می‌رود...

از خواسته‌ها و داشته‌ها دست بازدار و تنها جویای حیات باش!

گنج‌ها به خاک بگذار و نفس حیات را پاس می‌دار!

از هر گونه جاننداری جفتی به کشتی اندر بنشان

که این کشتی که تو سازهمی‌کنی

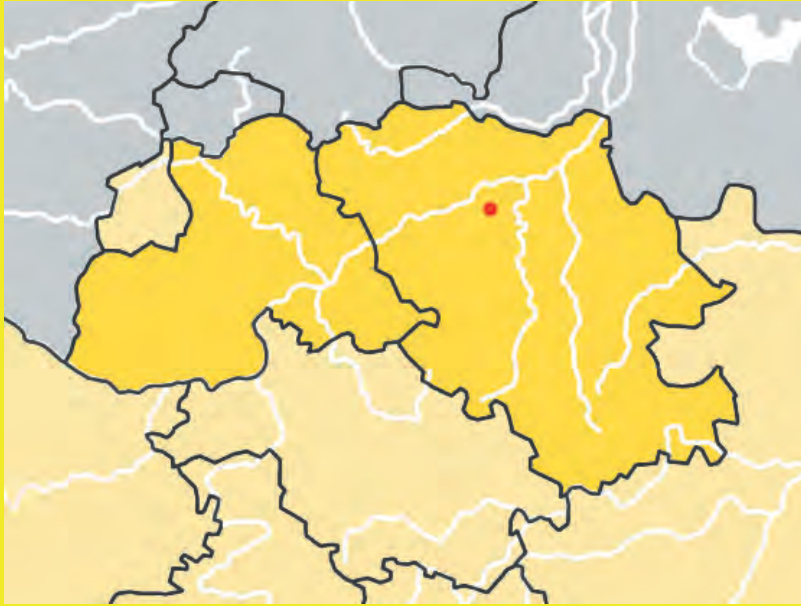
باید که اندازه‌هاش نیک برسخته باشد: به درازا و به پهنا یکسان.

و مر آن کشتی را بامی بساز از آن دست که افسو را هست...!

توفان یک روز تمام زنجیر گسست، با همه توانش وزید

... شش روز و هفت شب بادِ گردنکش همی‌وزید و طوفان، زمین

را همی‌کوفت» (۲).



موقعیت دره نئاندر که محل کشف استخوان‌های انسان موسوم به نئاندرتال بوده است.

فرمود انسان را شبیه خود بسازیم تا بر حیوانات زمین و ماهیان دریا و پرندگان آسمان فرمانروایی کند» (۴). انسان نخستین در کجا و کی فرمانروایی‌اش را آغاز کرد؟ و فرمانروایی انسان چگونه عملی شد؟ سفر پیدایش ادامه می‌دهد: «سپس خداوند فرمود حال که آدم مانند ما شده است و خوب و بد را از هم می‌شناسد نباید گذاشت از میوه درخت حیات نیز بخورد و تا ابد زنده بماند. پس خداوند او را از باغ عدن بیرون راند تا برود و در زمینی که از خاک آن سرشته بود، کار کند.»

در صورتی که نظریه تکامل داروین در مورد منشأ انواع را نافذ بدانیم، نخستین شواهد مربوط به وجود انسان در زمین، بنا بر یافته‌های دیرین‌انسان‌شناسی، مربوط به سی و پنج میلیون سال پیش است: گونه‌ای انسان‌نما - در واقع یک میمون - که در مصر پیدا شده و آن را اجیپتوپیتیک نام نهاده‌اند. نمونه اولیه انسان - که هنوز چندان انسان به معنای واقعی هم نیست - در شرق آفریقا پیدا شده و به نام استرالوپیتیک معروف است و حدود شش میلیون سال قدمت دارد. سرانجام ظهور انسان هوشمند بر اساس مدارک تاکنونی مربوط به دویست تا سیصد هزار سال پیش است. این نمونه‌ها و تواریخ جای بحث بسیاری دارند و هر چه جلوتر می‌آییم با افزایش مدارک یافته شده، مسائل بیشتری بروز می‌کند.

در واقع، نخستین مسئله، خود انسان است که معلوم نیست دقیقاً از کی در این کره پیدا شده و در آن روزگار نخستین چه کرده و چگونه زیسته است. کشف انسان نئاندرتال گام مهمی در شناسایی نمونه‌های نخستین انسان امروزی بود.

در سال ۱۸۵۶، شانزده قطعه استخوان در یک معدن سنگ آهک در

شده. اما هیچ کدام از این تخصص‌ها مشخص‌کننده آن چیزی که او می‌خواهد بداند نیست. می‌توان ساعت‌ها درباره تعریف انسان و تفاوتش با سایر موجودات سخن گفت و یا صفحات بی‌شماری را از شرح وقایع و رخدادهای گذشته پر کرد. ولی پرسش همچنان پابرجاست: انسان از کی و در کجا پدید آمده و چگونه زیسته است؟ پاسخ این پرسش بر عهده تخصص‌هایی همچون دیرین‌انسان‌شناسی و باستان‌شناسی است. هر دو تخصص، دستاوردهای دوره متأخر هستند و بعد از انقلاب صنعتی به تدریج نضج گرفته و متولد شدند. در واقع، این گونه علوم برآمده از ذهن آخرین و احتمالاً کامل‌ترین نمونه انسان هستند که می‌خواهد چند و چون گذشته خود را بازشناسد.

انسان خودش اکنون به شناختن گذشته‌ای که خود پدیدآورنده‌اش بوده همت گماشته است. عراق نیست اگر باستان‌شناسی را بستری دربرگیرنده همه این مباحث بدانیم که می‌کوشد یافته‌هایش را در اختیار علوم دیگر قرار دهد تا بر اساس آنها پاسخ پرسش‌های بسیار پیچیده و پردامنه درباره موضوعات فوق را بیابند. در واقع، باستان‌شناسی درصدد دستیابی به ریشه و روند تحول هر چیزی است که مربوط به انسان است (به ویژه خود او). می‌توان گفت که باستان‌شناسی سفر انسان مدرن است به اعماق گذشته به جستجوی خویش. این جستجو چنان جذابیتهای دارد که آدمی حتی از جان نیز برای آن می‌گذرد؛ چنان خضر و اسکندر که برای رسیدن به زندگانی جاوید دست از هستی شسته و به آخر دنیا، به ظلمات، سفر کردند (۳).

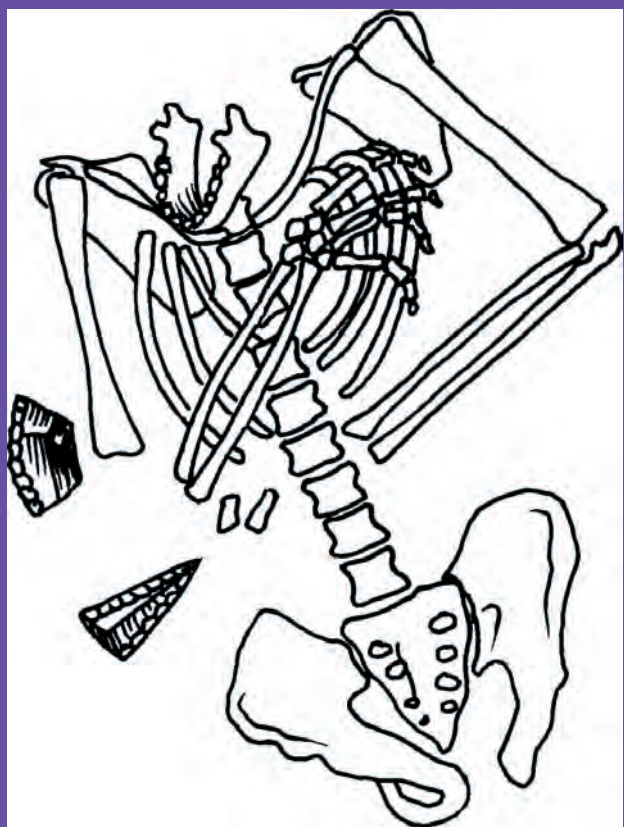
آیه بیست‌وشش از سفر پیدایش عهد عتیق می‌گوید «سرانجام خدا

دره نئاندر در شرق دوسلدورف آلمان کشف شد. ابتدا گمان می‌رفت که این استخوان‌ها از گونه‌ای خرس باشد، ولی پس از بررسی‌های دانشمندان معلوم گردید که متعلق به یک انسان نخستین است. هنگامی که این کشف صورت پذیرفت، سه سال از انتشار کتاب چارلز داروین درباره تکامل می‌گذشت و بحثی جدی بر سر خاستگاه‌های انسان آغاز گردید که تا امروز ادامه یافته است.

به اعتقاد دانشمندان، انسان نئاندرتال نخستین سنگواره انسانی و نخستین گواه روشن بر این واقعیت است که گونه انسانی دیگری بجز انسان امروزی وجود داشته است. روزگاری گمان می‌رفت که همه بومیان نخستین کشورهای گوناگون، به شکل انسان امروزی بوده و با نژاد اروپایی پیوند خورده‌اند، ولی با کشف انسان نئاندرتال، روشن شد که در گذشته، گونه‌های دیگری از انسان نیز بر روی زمین می‌زیسته‌اند.

طبیعت‌شناس آماتوری به نام یوهان کارل فولرات نخستین کسی بود که دریافت استخوان‌های نئاندرتال متعلق به یک انسان است، اما بسیاری نظر او را رد کردند، چرا که چنین باوری، با متن کتاب مقدس مسیحیان مغایرت داشت. مدتی طول کشید تا این دیدگاه از سوی دیگران پذیرفته شود، و حتی هنگامی که فولرات در سال ۱۸۵۹ این موضوع را به طور کامل در نشریه‌ای شرح داد، سردبیر مجله به او گفت که این یک کشف خوب است، ولی ما به هیچ وجه با چنین تفسیری موافق نیستیم. امروز فولرات به عنوان یکی از پدران علم پارینه‌انسان‌شناسی مورد احترام فراوان است. به هر روی، در طی یکصدوپنجاه سال پس از کشف بزرگ فولرات، پیشرفت‌های علمی چشمگیری برای پرده برداشتن از بسیاری از واقعیت‌ها درباره انسان نئاندرتال صورت پذیرفته است.

امروز ما می‌دانیم که انسان نئاندرتال در چهل‌ودو سالگی مرده و سن زمین‌شناسی او چهل‌ودو هزار سال، و غذایش هم بیشتر گوشت بوده است. در کاوش‌هایی که در منطقه اکتشاف نئاندرتال انجام شده، ابزار سنگی و استخوان‌های جانوران یافته شده است.



### نقشه استخوان‌های دفن‌شده انسان نئاندرتال

امروزه پذیرفته شده است که نئاندرتال‌ها در قاره اروپا و بخش‌هایی از آسیای غربی ساکن بوده‌اند، و دانشمندان به بخش‌هایی از کد دی.ان.ای. انسان نئاندرتال پی برده‌اند. اما هنوز چیزهای زیادی هست که بسیاری از دانشمندان نمی‌دانند؛ از جمله اینکه چرا این گونه انسانی نابود شده است؟

اریک ترینکائوس، استاد انسان‌شناسی دانشگاه واشنگتن آمریکا، که روی دو قطعه از سنگواره‌های انسان‌های نخستین کار کرده، می‌گوید که گرچه نئاندرتال‌ها نیاکان ما نیستند، ولی این دو نوع، همانندی‌های بسیاری با یکدیگر دارند(۵).

ادامه دارد...

### پی‌نوشت‌ها

۱. هوبرت ریوز و دیگران؛ منشأ عالم، حیات، انسان و زبان؛ ترجمه جلال‌الدین رفیع‌فر؛ آگاه؛ ۱۳۷۹، ص ۱۴.
۲. احمد شاملو؛ گیلگمش؛ چشمه؛ ۱۳۸۲، صص ۱۵۴ تا ۱۶۶.
۳. بنا بر داستان‌ها، در این سفر، خضر کامیاب شد و آب زندگانی را نوشید و زندگی جاوید یافت اما اسکندر ناکام ماند و مرد.
۴. کتاب مقدس (ترجمه تفسیری)؛ انجمن بین‌المللی کتاب مقدس؛ ۱۹۹۵.
۵. لارا استیونز؛ نئاندرتال، ۱۵۰ سال پس از کشف. ترجمه محسن کاس‌نژاد؛ فصلنامه فره، ش ۲.